



(مقاله پژوهشی)

بررسی استعاره‌های هستی‌شناختی حوزه مفهومی «قلب» در نهج البلاغه

سمیه کاظمی نجف‌آبادی^{۱*}

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۱۶
(از ص ۱ تا ۱۹)

چکیده

استعاره در گفتمان دینی ابزاری پویا برای سازماندهی مفاهیم انتزاعی به‌شمار می‌رود. زبان دین، زبانی استعاری است؛ چراکه تصویر استعاری، مبتنی بر نوعی روشن‌گری مفهومی است که در بیان ادراک‌های شهودی و نیز شناخت لایه‌های مفهومی مقولات انتزاعی که در تفکر دینی به‌وفور یافت می‌شود، بستری مناسب فراهم می‌آورد. «قلب» نیز از جمله مقولات انتزاعی است که در آیات و روایات بسیاری با تکیه بر زبان استعاری، جنبه‌هایی از حقیقت و ماهیت آن تبیین شده است. جایگاه و ارزش «قلب» تا حدی است که در اندیشه و تفکر عرفانی آن را حقیقت و گوهر وجود انسان، و مرکز علم و معرفت دانسته‌اند و همین امر ضرورت بررسی جهان‌بینی و اندیشه علوی در مفهوم‌سازی «قلب» را دوچندان می‌نماید. بر این اساس، پژوهش حاضر بر پایه نظریه استعاره شناختی لیکاف و جانسون به بررسی دیدگاه امام علی(ع) درباره مفهوم «قلب» پرداخته و سعی بر آن دارد، ابعاد شناختی و ساختار هستی‌شناختی «قلب» در نهج‌البلاغه را توصیف نماید. بررسی استعاره‌های موجود نشان از آن دارد که قلمرو شناختی «قلب» در نهج‌البلاغه بسیار گسترده است و امام علی(ع) برای تبیین معنای شناختی «قلب» از انواع استعاره‌های هستی‌شناختی بهره برده است. مفهوم‌پردازی «قلب» در نهج‌البلاغه بیشتر بر مبنای شخصیت‌بخشی به کمک ویژگی‌ها و اندام‌های جسمی، مانند چشم و گوش استوار شده است، پس از آن مطروفاً پنداری «قلب» از بسامد بالایی برخوردار است.

کلید واژه‌ها: استعاره مفهومی، استعاره هستی‌شناختی، نهج‌البلاغه، «قلب».

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

* نویسنده مسئول

۱. مقدمه

استعاره در گفتمان دینی کارکرد شناختی دارد؛ چرا که حوزه دین بسیار انتزاعی و دور از تجربه حسی است، علاوه بر این، حاوی مفاهیم متافیزیکی دست نیافتنی است و امکان فهم آن بدون ساختار بندی آن در قالب حوزه‌هایی که به دریافت حسی نزدیک‌ترند، وجود ندارد (نورمحمدی، ۱۳۸۷: ۸۵). اهمیت کاربرد استعاره در بیان ادراک‌های شهودی، به اندازه‌ای است که کشف یک استعاره مناسب در حوزه متافیزیک، طریقی برای تفکر و شیوه‌ای برای شناخت محسوب می‌شود (ایزوتسو، ۱۳۹۴: ۳۵).

با توجه به این که تفکر دینی از ویژگی استعاری برخوردار است، نظریه معاصر استعاره که استعاره را فرایندی شناختی و ذهنی به‌شمار می‌آورد، در حوزه مطالعات دینی نیز تأثیر بسزایی خواهد داشت. در این نظریه که نخستین بار توسط لیکاف^۱ و جانسون^۲ مطرح شد، استعاره نه تنها یک آرایه ادبی بلکه فرایندی ذهنی و ابزاری برای دریافت چگونگی اندیشیدن و درک انسان از جهان به‌شمار می‌رود. بر این اساس بررسی نقش معرفت‌شناختی و مفهومی استعاره در مقولات انتزاعی گفتمان دینی، شناخت و دریافت مخاطب را از مفاهیم فرامادی و پیچیده تحت تأثیر قرار می‌دهد و با تکیه بر آن می‌توان این مفاهیم را در قالب شبکه‌ای از مفاهیم ملموس و ساده درک کرد.

۱-۱. بیان مسئله

«قلب» از جمله مقولات انتزاعی در گفتمان دینی به‌شمار می‌رود که به دلیل ماهیت مجرد و فرامادی آن، در قرآن کریم و احادیث ائمه اطهار(ع) با تکیه بر زبان استعاری، تصاویری پویا از آن مفهوم‌سازی شده است تا شناخت و دریافت حقیقت آن آسان گردد. در واقع ماهیت پیچیده و متافیزیکی «قلب»، مانع فهم روشن غیراستعاری از آن شده است و همین امر باعث شده که در عرفان اسلامی دیدگاه‌های متفاوتی در باب «قلب»، «روح»، «نفس» و «عقل» به وجود آید و به ندرت می‌توان رساله‌ای عرفانی یافت که در آن به قلب و حقیقت آن اشاره نشده باشد؛ چرا که «در نظر عارف، معرفت و ادراک حقیقی به وسیله شهود قلبی به دست می‌آید» (جداری‌عالی، ۱۳۸۸: ۹۳).

نگاهی گذرا به نهج‌البلاغه به‌عنوان گرانبهارترین دانش‌نامه معرفتی و میراث فرهنگی اسلام، بیانگر آن است که «قلب» در کلام گهربار امام علی(ع) جایگاه ویژه‌ای به خود اختصاص داده است و در قالب‌های استعاری متفاوتی مفهوم‌پردازی شده و با تکیه بر مفاهیم حسی به مخاطب عرضه شده است. واکاوی مدل‌های ذهنی مرتبط با «قلب» در بیان و فهم حقیقت آن و دریافت ارتباط آن با حقیقت انسان و هستی راهگشا خواهد بود. با توجه به ارزش و اهمیت «قلب» و حجم بالای مفهوم‌پردازی استعاری این مقوله در کلام امام معصوم که خود واقف به غیب و عالم ارواح و معنویات است، در این پژوهش در چارچوب نظریه استعاره شناختی لیکاف و جانسون به بررسی و تبیین جهان‌بینی و اندیشه علوی در توصیف ساختار هستی‌شناختی «قلب» پرداخته می‌شود و از آنجا که نظریه استعاره مفهومی، چارچوب مناسبی برای

1. Lakoff
2. Johnson

بررسی و شناخت ماهیت تفکر و درک انسان است، می‌تواند ابزار مناسبی برای دریافت لایه‌های مختلف مفهوم «قلب» قرار گیرد، در این راستا این پژوهش به دنبال پاسخ‌گویی به پرسش‌های زیر است:

- «قلب» در نهج‌البلاغه چگونه در چهارچوب استعاره‌های هستی‌شناختی ارزیابی می‌شود؟

- در نهج‌البلاغه کدام استعاره در مفهوم‌سازی «قلب» بیشترین بسامد را دارد؟

۱-۲. پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهش‌های پرشماری در زمینه استعاره‌های نهج‌البلاغه با رویکرد شناختی به رشته تحریر درآمده است، از جمله نخستین پژوهش‌ها در این حوزه می‌توان به رساله «تحلیل مفهومی استعاره‌های نهج‌البلاغه؛ رویکرد زبان‌شناسی شناختی» (۱۳۸۷) اثر مهتاب نورمحمدی اشاره نمود؛ نگارنده در این پژوهش کوشیده است در چارچوب نظریه معاصر استعاره به تحلیل مفهومی استعاره‌ها و بازسازی مدل‌های شناختی آن بپردازد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که انتزاعی بودن حوزه مذهب، مهمترین دلیل بسامد بالای عبارات استعاری در نهج‌البلاغه است.

کتاب «درآمدی بر نظام مفهوم‌سازی استعاری در نهج‌البلاغه» (۱۳۹۷) اثر مرتضی قائمی نیز از جامع‌ترین پژوهش‌ها در زمینه استعاره مفهومی در نهج‌البلاغه به‌شمار می‌رود که به منظور شناخت بهتر تفکر علوی به بررسی استعاره‌های مهم در حوزه‌های مختلف همچون اخلاق، دنیا و آخرت، قرآن و اهل بیت (ع)، عبادات، دین و ایمان پرداخته است.

در راستای بررسی شناختی مفاهیم مجرد نهج‌البلاغه، مریم توکل‌نیا و همکاران (۱۳۹۷) در مقاله «کارکرد استعاره‌های مفهومی در تبیین مفهوم «خدا» در نهج‌البلاغه» با تکیه بر انواع استعاره‌های وجودی، جهت‌ی و ساختاری، مفهوم «خدا» را در نهج‌البلاغه مورد بازخوانی قرار داده و به این نتیجه دست یافتند که حضرت علی (ع) با انتقال از مفهوم مکانی که در تجارب و فرهنگ مخاطبان جریان دارد، مفهوم پیچیده و معنوی «خدا» را تبیین کرده‌اند.

کبری راستگو (۱۳۹۸) نیز در مقاله «بررسی شناختی ساخت‌های استعاری مفهوم «فتنه» در نهج‌البلاغه بر مبنای نظریه لیکاف و جانسون» به تبیین مفهوم فتنه در گفتمان علوی بر پایه نظریه استعاره شناختی پرداخته است. نتایج این پژوهش گویای آن است که «فتنه» در نهج‌البلاغه بر مبنای استعاره‌های شناختی حس‌بنیاد، و ابراستعاره جاندار بنیاد و استعاره فراگیر ساخت بنیاد مفهوم‌سازی شده است.

در جهت تبیین معنا و جایگاه «قلب» از دیدگاه قرآن و حدیث نیز پژوهش‌هایی انجام گرفته است؛ از جمله: قنبری (۱۳۸۴) در مقاله «قلب در نهج‌البلاغه» سعی نموده است معنا، مفهوم، جایگاه و احوال و کارکردهای قلب را در نهج‌البلاغه واکاوی کند. حوراء حسینی و همکاران (۱۳۹۵) نیز در مقاله «کارکردهای معرفتی قلب از دیدگاه علامه طباطبائی» به بررسی کارکردهای معرفتی قلب از قبیل عقل، سمع، علم، وحی، ذکر، فقه در تفسیر المیزان پرداخته و ارتباط قلب با هر کدام را جداگانه تحلیل کرده‌اند.

با وجود این، در هیچ یک از این پژوهش‌ها «قلب» از دیدگاه شناختی به‌ویژه نظریه معاصر استعاره که در بازسازی معنی ذهنی مفاهیم انتزاعی اثرگذار است، مورد توجه قرار نگرفته است. با توجه به ارزش و اهمیت «قلب» در اندیشه اسلامی، پژوهش حاضر بر آن است به تحلیل مفهومی استعاره‌های مرتبط با این مفهوم پیچیده فرامادی در نهج‌البلاغه به عنوان یک متن دینی ادبی با فضای مفهومی قابل توجه و ارزشمند پردازد.

۱-۳. ضرورت و اهمیت پژوهش

«قلب» از جمله مفاهیمی است که در قرآن کریم و در کلام امامان معصوم علیهم السلام مورد توجه قرار گرفته و در ساختاری استعاری، ابعاد مختلفی از ماهیت آن وصف شده است، ولی تاکنون استعاره‌های مرتبط با این حوزه مفهومی در نهج‌البلاغه از دیدگاه شناختی و در چارچوب نظریه استعاره مفهومی لیکاف و جانسون تحلیل و بررسی نشده است. با توجه به اهمیت این چارچوب نظری برای درک و شناخت مفاهیم انتزاعی، پژوهش در زمینه مفهوم‌پردازی‌های استعاری امام علی علیه‌السلام راه‌گشای شناخت حقیقت «قلب» است، علاوه بر آن دیدگاه و بینش امام علیه‌السلام را بر مخاطب آشکار می‌سازد؛ این امر در بررسی متون عرفانی و به منظور دریافت نگرش مختلف عارفان و صوفیان و میزان تأثیرپذیری ایشان از کلام امام معصوم مفید خواهد بود.

۲. استعاره از دیدگاه شناختی

تا پیش از ظهور زبان‌شناسی شناختی، استعاره آرایه‌ای ادبی و زبانی به‌شمار می‌آمد که در متون ادبی به عنوان ابزار زیباشناختی مورد توجه قرار می‌گرفت، ولی با گذشت زمان، استعاره در چارچوب علوم شناختی معنا و مفهوم جدیدی پیدا کرد و به‌عنوان جزء اساسی تفکر بشر شناخته شد. لیکاف و جانسون برای نخستین بار در پرتو زبان‌شناسی شناختی، مکاتب فلسفی سنتی غرب و زبان‌شناسی معاصر را به چالش کشیده و با ایجاد تغییر و تحول در معنی‌شناسی شناختی، استعاره را فرایندی شناختی و ذهنی معرفی کرده و چارچوب نظریه جدید خود در خصوص نقش معرفت‌شناختی و مفهومی استعاره را در نخستین کتاب مشترک خود با عنوان *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم*^۱ به تفصیل بیان کردند (نیلی‌پور، ۱۳۹۱: ۱۸-۱۹).

به عقیده لیکاف و جانسون، نظام مفهومی ذهن بشر در ذات خود ماهیتی استعاری دارد، بر این اساس استعاره شناختی برخلاف دیدگاه سنتی به مثابه ابزار تفکر و جهان‌بینی است که ساختار ادراک و دریافت‌های ما را تشکیل می‌دهد و صرفاً یک آرایه زبانی و ادبی نیست (داوری‌اردکانی و همکاران، ۱۳۹۱: ۸). در واقع استعاره مفهومی، الگوبرداری نظام‌مند بین عناصر مفهومی یک حوزه ملموس و عینی از تجربه بشر با حوزه دیگری است که معمولاً انتزاعی‌تر است (لیکاف، ۱۹۹۳: ۴۳). حوزه‌ای که باعث توجه و دسترسی ذهنی به پدیده دیگر می‌شود، حوزه مبدأ و حوزه‌ای که در معرض توجه یا دسترسی ذهنی قرار

می‌گیرد، حوزه مقصد است. قلمروی مبدأ غالباً مفهومی ملموس است، در نتیجه راحت‌تر درک می‌شود و قلمروی مقصد معمولاً انتزاعی و دشواریاب است (زرقانی و دیگران، ۱۳۹۲: ۳).

مهم‌ترین موضوع در نظریه استعاره‌های مفهومی «نگاشت» است که واژه‌ای قرضی از علم ریاضی است و منظور از آن، تناظرهای نظام‌مند استعاری بین مفاهیمی است که ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند (گرادی، ۲۰۰۷: ۱۹۰)، به‌عنوان نمونه در واژه: «کوردل»؛ مفهوم انتزاعی «دل» بر مبنای حوزه «چشم» که عضو بدن انسان به‌شمار می‌رود، مفهوم‌سازی شده است و تناظری نظام‌مند میان حوزه مبدأ عضو بدن و حوزه مقصد «دل» برقرار شده است، بر این اساس نگاشت این جمله بدین‌صورت معرفی خواهد شد: «دل، عضو بدن است».

لیکاف و جانسون، استعاره‌های مفهومی را با توجه به ویژگی‌های حوزه مبدأ در سه دسته قرار دادند: استعاره‌های ساختی^۱، استعاره‌های جهت‌ی^۲، و استعاره‌های هستی‌شناختی^۳. تجربه انسان از مواجهه با پدیده‌های جهان خارج، مبنای شکل‌گیری گستره وسیعی از استعاره‌های هستی‌شناختی را فراهم می‌کند (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ۲۳)، استعاره هستی‌شناختی که مبنای نظری پژوهش حاضر است، به آن دسته از استعاره‌هایی گفته می‌شود که از طریق آن مفاهیم انتزاعی در قالب تجارب افراد با اشیای فیزیکی خصوصاً با بدنشان، حالات و ظروف فیزیکی و یا اشیاء و مواد مجسم می‌شود، بر این اساس استعاره هستی‌شناختی بر سه نوع است: استعاره ظرف، تشخیص و استعاره‌های پدیده‌ای یا مادی (همان: ۵۰). استعاره‌های هستی‌شناختی با بهره‌گیری از اشیاء و واقعیت‌های جهان خارج، مدل‌های استعاری متفاوتی درباره ذهنیت ما نسبت به مفاهیم انتزاعی ارائه می‌دهند؛ بدین‌گونه که انسان بر اساس تجربیات فیزیکی خود همچون حرکت، اعمال نیرو، خاصیت ظرف و مظروفی پدیده‌ها، چرخش، ارتباط و مانند آن ساخت‌های مفهومی بنیادی برای خود ایجاد کرده و آن را در اندیشیدن به موضوعات انتزاعی به کار می‌برد (صفوی، ۱۳۸۷: ۲۷۳).

۳. مفهوم‌سازی استعاری «قلب» در نهج البلاغه

پیش از بررسی زبان استعاری نهج البلاغه ضروری می‌نماید اشاره‌ای موجز و مختصر به معنای لغوی و اصطلاحی «قلب» شود. «قلب» در لغت به معنی وارونه نمودن، دگرگون ساختن (فراهیدی، ۱۴۰۹: «قلب»؛ ابن‌منظور، ۱۹۸۸م: «قلب»)، و زیر و رو کردن است (ابن‌منظور، ۱۹۸۸م، «قلب»)، و در اصطلاح در دو مفهوم کاملاً متمایز مادی و معنوی به‌کار می‌رود. در معنای مادی به عضو صنوبر گوشتی در درون سینه، «قلب» گفته می‌شود (فراهیدی، ۱۴۰۹: جوهری، ۱۳۷۶: ابن‌منظور، ۱۹۸۸م: «قلب»)، و در معنای معنوی آن که موضوع بحث این پژوهش است، گفته‌ها بسیار است.

1. Structural metaphors
2. Orientational metaphors
3. Ontological metaphors

از ائمه اطهار(ع) روایات بسیاری درباره «قلب» بیان شده است که جملگی حاکی از سیطره «قلب» بر سایر اعضاست؛ امام علی(ع) در تبیین ماهیت «قلب» در نهج‌البلاغه فرموده‌اند: «به رگ‌های درونی انسان پاره‌گوشتی آویخته که شگرف‌ترین اعضای درونی اوست، و آن قلب است که در آن چیزهای از حکمت و ضد آن گرد آمده است» (حکمت/۱۰۸: ۶۴۸). امام صادق(ع) نیز در بیان حقیقت «قلب» فرمودند: «در حواس شناختی نیست مگر از راه قلب، قلب راهنمای حواس است [...] و به‌وسیله عقلی که در آن است فکر می‌کند» (مجلسی، ۱۴۰۴ق: ۱۵۹/۳)، «خداوند تبارک و تعالی قلب را مدیر بدن قرار داد، با قلب می‌شنود و می‌بیند، قلب بر بدن قاضی و امیر است. اگر قلب تأخیر کند، بدن نمی‌تواند پیشی گیرد و اگر قلب پیشی گیرد، بدن نمی‌تواند تأخیر کند. حواس به‌وسیله قلب می‌بینند و می‌شنوند، اگر قلب به آنها امر کند، قبول می‌کنند و اگر آنها را نهی کند، باز می‌ایستند» (مجلسی، ۱۴۰۴ق: ۱۶۹/۳).

توصیف‌های استعاری متعدد از «قلب» در قرآن و حدیث، اندیشه و عرفان اسلامی را تحت تأثیر قرار داده است، و در تبیین حقیقت آن به‌عنوان ابزاری معرفتی برای شناخت حقایق هستی، بحث و اختلاف نظر بسیار بوده است؛ به طوری که برخی در بحث از مراتب باطنی انسان، «قلب» را با روح و دل و جان و نفس ناطقه مترادف دانسته و برخی دیگر، آن را حقیقتی متمایز و مرتبه‌ای میان نفس و روح می‌دانند (رمضانی و پارسانژاد، ۱۳۹۱: ۳۶). در هر صورت جایگاه و ارزش «قلب» تا بدان جاست که آن را جوهر هستی، مرکز عشق و معرفت و دریافت‌کننده تجلیات کمال الهی دانسته‌اند.

بدیهی است بررسی زبان استعاری کلام الهی و نیز روایات ائمه اطهار(ع) که از ابزار حواس برای بیان حقیقت ادراکات باطنی بهره گرفته‌اند، می‌تواند در قلمرو اندیشه اسلامی به‌طور نظام‌مند راهگشا باشد. در نهج‌البلاغه نیز ضمن آن که به عباراتی می‌توان دست یافت که معرف ماهیت و حقیقت «قلب» است، مفهوم‌پردازی استعاری بدیع امام(ع) درباره «قلب» نیز راه درک و شناخت بهتر آن را هموار می‌سازد. بررسی استعاره‌های هستی‌شناختی «قلب» در نهج‌البلاغه نشان می‌دهد این مفهوم پیچیده، مبهم و مرتبط با عالم غیب، در نظام استعاری کلام امام(ع) غالباً در ارتباط با اشیای فیزیکی به ویژه بدن، حالات و ظروف فیزیکی بیان شده است و برحسب درصد فراوانی به عنوان شخص، ظرف و شیء یا ماده به شرح زیر مقوله‌سازی شده است:

۳-۱. قلب به منزله انسان

به عقیده معنی‌شناسان شناختی، انسان‌پنداری یا تشخیص^۱ از بارزترین انواع استعاره‌های هستی‌شناختی است. تشخیص مقوله‌ای عام است که حوزه گسترده‌ای از استعاره‌ها را دربر گرفته و هر یک از این استعاره‌ها جنبه مختلف وجودی انسان یا شیوه نگریستن به وی را برجسته می‌سازد (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ۳۲-۳۴).

در نهج‌البلاغه مفهوم انتزاعی «قلب» را در کالبد انسانی به نمایش گذاشتن و تبیین شناختی آن در قالب گزاره «قلب، انسان است» یا ابراستعاره «قلب، جاندار است» بیش از سایر استعاره‌ها کاربرد دارد. در

1. personification

شکل‌گیری این استعاره، صفات و ویژگی‌های مختلف مادی و فرامادی انسان مورد توجه قرار گرفته و در اصل قلب انسان به منزله خود انسان در نظر گرفته شده است؛ گویا در برابر کالبد جسمانی انسان، «قلب» نیز کالبد روحانی انسان به‌شمار می‌رود. مفهوم‌سازی «قلب» به مثابه «انسان» در نهج‌البلاغه نیز با ذکر برخی از ویژگی‌ها و صفات جسمی و روحی انسان به تصویر کشیده شده است که عبارت است از:

۳-۱-۱. گریه و اندوه قلب

«قلب» مرکز همه ادراکات و احساسات به‌شمار رفته است (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۲/۲۲۵)، و در قرآن کریم یک سلسله حالات و احساسات باطنی از قبیل ترس، اضطراب، حسرت، قساوت، غلظت، خشوع، نرمی، رأفت و رحمت، آرامش، ایمان، طمع، گمراهی، لهو، نفاق، کذب، فزع، طهارت، سلامت، انس، الفت و امثال آن به قلب نسبت داده شده است (جداری‌عالی، ۱۳۸۸: ۱۰۰)؛ زیرا «قلب» عضو مدرک در بدن است، در این میان گریه از ویژگی‌های انسان است؛ گریه و چشم با هم پیوندی ناگسستنی دارند، ولی در عبارت: «إِنَّ الزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا تَبْكِي قُلُوبُهُمْ وَإِنْ ضَحِكُوا» (خطبه/۱۱۳: ۲۱۶)، از حوزه مبدأ انسان برای مفهوم‌سازی قلب بهره گرفته شده است و قلب در نقش انسان کامل، رفتاری انسانی از خود بروز می‌دهد و همچون انسان می‌گرید.

حزن و اندوه نیز از ویژگی‌های انسان است که جایگاه آن را باید در «قلب» جستجو کرد، همانگونه که امام (ع) در عبارت: «المؤمن بشرة في وجهه و حزنة في قلبه أوسع شيء صدرأ» (حکمت/۳۳۳: ۷۰۸)، قلب را ظرفی برای حزن معرفی می‌کند، با وجود این در وصف متقین با مفهوم‌سازی «قلب» به عنوان انسان روبرو می‌شویم و قلوب متقین در عبارت: «قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ» (خطبه/۱۹۳: ۴۰۲)، همچون انسان اندوهگین توصیف شده و غم و اندوه بر اثر خوف الهی سراسر وجود آن را فراگرفته است.

۳-۱-۲. مرگ و زندگی قلب

«دل بی‌جان» و «مرگ دل یا قلب» از استعاره‌های مفهومی زیبا در نهج‌البلاغه و زیراستعاره «قلب، انسان است» و یا «قلب، بدن است» به‌شمار می‌رود. بر اساس این استعاره درحالی‌که انسان هنوز زنده است، روح و نشانه‌های زندگی از «قلب» خارج شده و «قلب» می‌میرد. امام (ع) در وصف اهل زهد می‌فرماید: «یرون اهل الدنيا يعظمون موت أجسادهم وهم أشد إغظاماً لموت قلوب أحيائهم» (خطبه/۲۳۰: ۴۶۸)؛ بدین معنا که اهل زهد برخلاف دنیاپرستان به مرگ دل‌ها بیش از مرگ بدن و جسم توجه دارند. مرگ دل در زمان حیات جسمانی به معنی از بین رفتن نشانه‌های تداوم و بقای قلب است؛ نشانه‌هایی که بر اثر امور معنوی و فرامادی حاصل می‌شود، به عبارت دیگر مرگ قلب یعنی عدم علم و معرفت و از بین رفتن قوه تشخیص و تمییز و در نتیجه عدم ادراک حقائق فرامادی.

میراندن انسان و بیرون آوردن روح از جسم از افعال خاص ذات احدیت است، همانگونه که خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» (جاثیه/۴۵: ۲۶)، ولی میراندن «قلب» و بیرون آمدن روح (معنویت) از آن به معنی تجسم جسمی‌شدگی برای «قلب» است که در نهج‌البلاغه به

طور استعاری به عوامل متعددی نسبت داده شده است، از جمله عواملی که باعث میراندن «قلب» و یا مرگ آن می‌شود:

- دنیا: «من عشق شینا اعیسی بصره [...] وَأَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبِي» (خطبه/۱۰۹: ۲۰۴)؛

- کم شدن پرهیزگاری: «مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ» (حکمت/۳۴۹: ۷۱۲)؛

غوطه‌ور شدن در لذات مادی دنیا، قوای ادراکی قلب را مختل ساخته و به مرگ قلب می‌انجامد. در مقابل، زهد و پرهیزگاری است که به «قلب» زندگی می‌بخشد، همانگونه که امام(ع) فرموده‌اند: «أَخِي قَلْبِكَ بِالْمَوْعِظَةِ وَأَمْنَهُ بِالرَّهَادَةِ» (نامه/۳۱: ۵۲۰)؛ در این عبارت به‌طور استعاری بر نقش انسان در روح‌بخشی و زنده کردن و یا میراندن «قلب» اشاره شده است. از دیگر مفهوم‌پردازی‌های استعاری نهج‌البلاغه آن است که حکمت و دانش نیز می‌تواند به قلب مرده زندگی بخشد: «الْحِكْمَةُ الَّتِي هِيَ حَيَاةٌ لِلْقَلْبِ الْمَيِّتِ» (خطبه/۱۳۳: ۲۵۲).

انسان‌نگاری «قلب» و وسعت گستره استعاری آن در نهج‌البلاغه، آن را به ابر استعاره‌ای تبدیل کرده که در ساختارهای متنوع و با بهره‌گیری از ویژگی‌ها و صفات مختلف انسانی به مفهوم‌پردازی «قلب» به‌عنوان انسان انجامیده است. تعداد این موارد از گنجایش این بحث خارج است، بنابراین به اختصار به چند مورد دیگر اشاره می‌شود:

- جنون و بی‌عقل شدن قلوب: «(يا أهل الكوفة) كَأَنَّ قُلُوبَكُمْ مَأْلُوسَةٌ فَأَنْتُمْ لَا تَعْقِلُونَ» (خطبه/۳۴: ۸۶).

- کینه‌توزی قلوب نسبت به یکدیگر: «وَاجْتَنِبُوا كُلَّ أَمْرٍ كَسَرَ فِقْرَتَهُمْ [...] مِنْ تَضَاعُنِ الْقُلُوبِ» (خطبه/۱۹۲: ۳۹۲).

- مخالفت و ناسازگاری قلب با زبان: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا تَقَرَّرْتُ بِهِ إِلَيْكَ بِلِسَانِي ثُمَّ خَالَفَهُ قَلْبِي» (خطبه/۷۸: ۱۲۶).

- موافقت و هماهنگی قلب با زبان: «أشهد أن لا إله إلا الله شهادة يُؤَافِقُ فِيهَا السُّرُّ الإِعْلَانُ وَالْقَلْبُ اللَّسَانُ» (خطبه/۱۰۱: ۱۸۶).

- اعتراف قلب: «هُوَ الَّذِي تَشْهَدُ لَهُ أَعْلَامُ الْوُجُودِ عَلَى إِفْرَارِ قَلْبِ ذِي الْجُحُودِ» (خطبه/۴۹: ۱۰۰).

- پشاهنگی قلوب: «... قُلُوبٍ رَائِدَةٍ لَا زُرَاقِيهَا» (خطبه/۸۳: ۱۳۴).

- حرکت قلوب در بیراهه: «فَالْقُلُوبُ [...] سَالِكَةٌ فِي غَيْرِ مَضَامِرِهَا» (خطبه/۸۳: ۱۳۶).

- روی آوردن و روگردان شدن قلوب (اشتقاق و اکراه قلوب): «إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَإِقْبَالَاً وَإِدْبَاراً فَأَتْوَاهَا مِنْ قَبْلِ شَهْوَتِهَا وَإِقْبَالِهَا» (حکمت/۱۹۳: ۶۷۰).

در همه این نمونه‌ها برای تبیین قلبی که با جهان غیب ارتباط دارد از حوزه مبدأ انسان و مفاهیم مربوط به آن استفاده شده و لباس انسانی بر تن «قلب» پوشانده شده است؛ بدین ترتیب ادراکات باطنی و ذهنی «قلب» با بهره‌گیری از ویژگی‌های انسان همچون جنون، کینه‌توزی، سرگستگی، سازگاری و ناسازگاری، اعتراف، حرکت، اشتقاق و رو آوردن و روگردان شدن تشریح شده است. در کنار نسبت دادن

۱. در قدیم به آن که در جستجوی گیاه و مکان پرباران پیش‌تر از قبیله حرکت می‌کرد، «راند» می‌گفتند.

برخی از ویژگی‌های انسانی به «قلب»، پایه تجربی پاره‌ای از استعاره‌های مفهومی نهج البلاغه بر بنیان بدن و یا عضوی از پیکر انسان/جاندار استوار شده است. اگرچه این بخش را باید زیرمجموعه تشخیص یا انسان‌پنداری قرار داد، ولی برای وضوح بیشتر ذیل عنوانی مستقل بررسی می‌شود:

۳-۲. قلب به منزله بدن یا عضو بدن

«تجسم» یکی از مفاهیم کلیدی در نظریه معناشناسی شناختی است. این مفهوم بیان می‌کند که معنا بر اساس تجربه، به‌ویژه تجربه انسان از ساختار بدنی‌اش ایجاد می‌شود. به عقیده لیکاف و جانسون، چگونگی درک تجربه و تفکر در مورد آن به ساختار بدنی انسان وابسته است (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ۱۰۹). در واقع ذهن انسان بدن‌مند است و نظام‌های مفهومی تا حد زیادی برداشتی از ویژگی‌های بدن و خصوصیات محیط فیزیکی و فرهنگی به شمار می‌روند (یو، ۲۰۰۹: ۳۱). بهره‌گیری از ویژگی‌های جسمی انسان یکی از حوزه‌های مهم شناختی است که به عنوان حوزه مبدأ در بسیاری از استعاره‌های مفهومی نقش دارد. به عقیده برخی از زبان‌شناسان شناختی، انتخاب واژه‌های مرتبط با اندام‌های بدن به‌جای واژه‌های ذهنی‌تر سبب می‌شود تا کاربرد استعاری به چندمعنایی واژه‌های مرتبط با بدن انسان منجر گردد (صفوی، ۱۳۸۷: ۳۲۵). در نهج البلاغه نیز به نمونه‌هایی می‌توان دست یافت که از چنین استعاره‌ای بهره گرفته شده و «قلب» معنوی - و نه قلب گوشتی - به‌عنوان پیکره انسان در نظر گرفته شده است، از جمله:

- چشم قلب

چشم از مهم‌ترین ابزارهای مادی جسم انسان است که برای دیدن اشیاء محسوس به کار گرفته می‌شود. در باب وحدت قلب و چشم ظاهر، امام علی (ع) فرموده‌اند: «الْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصَرِ» (حکمت/۴۰۹: ۷۲۶)؛ بدین معنا که هر آنچه چشم از عالم خارج دریافت می‌کند بر صحیفه قلب نگاشته و ثبت می‌شود و این چشم است که همچون نویسنده بر مصحف قلب می‌نگارد؛ گویی حواس ظاهر در خدمت «قلب» هستند. به نظر می‌رسد بر اساس همین دیدگاه است که ابن قیم جوزیه می‌گوید: «به یقین چشم راهنمای قلب است که چیزهای قابل رؤیت را برای آن آشکار می‌سازد، پس اگر چشم چیزی دید - به دلیل ارتباط عمیق بین چشم و قلب - آن را به قلب می‌رساند، و هر گاه در قلب امری حادث شد، در چشم ظاهر می‌شود» (جوزیه، ۱۴۲۲هـ: ۳۳). در ادب فارسی نیز از پیوند ناگسستنی چشم و دل بسیار یاد شده است: «که هر چه دیده بیند دل کند یاد» (باباطاهر).

در کنار پیوند ناگسستنی قلب و چشم ظاهر، در عبارات زیر «قلب» در قامت انسانی نمود یافته و برای آن چشمی برای دیدن امور نامحسوس و فرامادی مفهوم‌سازی شده است:

- چشم قلب برای دیدن بهشت: «فَلَوْ رَمَيْتَ بِبَصَرِ قَلْبِكَ نَحْوَ مَا يُوصَفُ لَكَ مِنْهَا [الجنة]» (خطبه/۱۶۵: ۳۱۶).

- چشم قلب برای دیدن سرانجام کارها: «نَاظِرُ قَلْبِ اللَّيْبِ بِهِ يُبْصِرُ أَمَدَهُ» (خطبه/۱۵۴: ۲۸۴).

«بصر» در لغت به معنی چشم و نیز حس بینایی (ابن‌منظور، ۱۹۸۸م: «بصر»)، و «ناظر» به معنی چشم و یا سیاهی آن است (ابن‌منظور، ۱۹۸۸م: «نظر»). به نظر می‌رسد در لغت، هر دو واژه در معنی

چشم کاربرد یکسانی دارد، ولی در آیه شریفه: ﴿وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾ (اعراف/۷: ۱۹۸)، تفاوت معانی بین «نظر» و «بصر»، به روشنی قابل دریافت است. در این آیه که در توصیف بت‌هاست «نظر» به معنی نگاه کردن و «بصر» به معنی دیدن است؛ بدین معنی که چشم بت‌ها به گونه‌ای با جواهر درخشان ساخته شده که گویی تو را می‌نگرند، ولی قدرتی برای دیدن ندارند (الوسی، ۱۴۱۵ هـ: ۱۳۶/۵). در کتاب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، «بصار» از ریشه «بصر» به معنی «النظر الدقیق والإشراف و نتیجتاً حصول المعرفة والعلم»؛ نگاه دقیق و احاطه است و ثمره آن کسب معرفت، شناخت و آگاهی خواهد بود (مصطفوی، دت: ۳۰۵/۱). بر این اساس «بصر» و «ناظر» به معنی چشم است، ولی با دو کاربرد معنایی متفاوت؛ «ناظر» اداتی برای نگرستن و «بصر» اداتی برای دیدن است؛ دیدنی که در پی آن شناخت حاصل گردد.

صرف نظر از تفاوت معنایی دو واژه، در دو عبارت امام علی(ع) چشم قلب همانند چشم انسان مفهوم‌سازی شده است، و دو حوزه مفهومی «قلب» و «بدن» بر پایه نگاشت «قلب، بدن است» و یا نگاشت «قلب انسان/جاندار است» به هم پیوند خورده است. با این تفاوت که چشم قلب نظاره‌گر و بیننده امور معنوی در این جهان و جهان غیب خواهد بود. بدین ترتیب اگر چشم ظاهر در حوزه مبدأ با اموری همچون دید و رؤیت ظاهری، تشخیص موانع و رهیابی همراه است، چشم قلب در حوزه مقصد در ارتباط با دید باطنی، بصیرت، هدایت و عدم گمراهی است. در واقع این همان حقیقت قلبی است که می‌تواند در مقام ظهور تجلی احدی قرار گیرد و در دو جهان به چشم خویش حق تعالی را به نظاره بنشیند؛ همانگونه که امام(ع) در وصف خداوند سبحان فرمودند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِحَلْقِهِ بِحَلْفِهِ وَالظَّاهِرِ لِقُلُوبِهِمْ بِحُجَّتِهِ» (خطبه/۱۰۸: ۱۹۸)؛ سپاس خداوندی که در برابر قلوب، ظاهر و عیان است.

- گوش قلب

گوش در کنار چشم یکی دیگر از ابزارهای معرفتی است و باید اذعان داشت؛ اکثر آگاهی‌های انسان از جهان خارج از طریق این دو عضو حاصل می‌شود. در این میان «قلب»، هم به عنوان ابزار ادراک و تفکر معرفی شده است که در این صورت به ابزاری برای شناخت حقائق نیاز نخواهد داشت، و هم به عنوان مدرک حقیقی شناخته شده که در این صورت می‌توان برای آن ابزار ادراکی همچون چشم و گوش متصور شد و بر همین اساس در نهج‌البلاغه برای قلب جهت درک حقائق عالم وجود، «چشم» و «گوش» مفهوم‌سازی شده است. چنین مفهوم‌سازی، تصویر ذهنی مخاطب را از «قلب» گسترش می‌دهد و مؤید این نظر است که قلب هم آنچه از حواس می‌رسد، دریافت می‌کند و هم خود به طور مستقیم دریافت‌های عقلی یا الهامی یا وحیانی دارد. در واقع چشم و گوش «قلب» به چشم و گوش باطن اشاره دارد و جزء اعضای باطنی وجود انسان در نظر گرفته شده که در مقابل چشم و گوش جسم قرار گرفته است و قلب را قادر به دیدن و شنیدن امور باطنی و درک حقیقت آن می‌کند؛ حقائق و الهاماتی که چشم و گوش جسمانی قادر به درک آن نیست، مانند:

- گوش قلب برای درک کلام و مقام امام(ع): «فَاسْمَعُوا أَيُّهَا النَّاسُ وَعُوا وَأَخْضِرُوا آذَانَ قُلُوبِكُمْ تَفْهَمُوا» (خطبه/۱۸۷: ۳۶۸):

- گوش قلب برای فهم حقیقت آیات: «[فالمتقون] مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْعَوُا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَطَنُّوا أَنْ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ» (خطبه/۱۹۳: ۴۰۴).

در این دو عبارت «آذان» جمع «أذن» و «مسمع» جمع «مسمع» به معنی گوش با اضافه شدن به «قلب»، نگاشت «قلب، بدن است» یا «قلب، انسان است» را مفهوم‌پردازی کرده است. در مثال دوم گوش دل (مسمع القلوب) و گوش جسم (أصول الآذان) در کنار هم در توصیف حال متقین به کار رفته است، هر زمان پرهیزکاران به آیه‌ای می‌رسند که در آن ترس از خدا باشد، صدای جهنم در ابتدا در گوش دل سپس در گوش جسمشان طنین‌افکن می‌شود، بنابراین اگر گوش قلب تقویت شود قادر به ادراک ذات و باطن امور و اصوات نهان از عالم ملکوت خواهد بود. بدین ترتیب با جسمیت‌بخشی به «قلب» به کمک استعاره، توان بیان تجربه‌های شهودی تا مرزهای بی‌نهایت بالا رفته است. بر پایه همین روایات است که بسیاری از عارفان از حواس باطنی دل سخن گفته‌اند، به‌عنوان نمونه نجم‌الدین رازی برای «قلب» پنج حس باطنی برشمرده که مدرک عالم غیب و ملکوت‌اند و پنج حس ظاهری را صورت ظاهری حواس باطنی دانسته است (نجم‌الدین رازی، ۱۳۸۶: ۱۱۶-۱۱۷).

همچنین در نمونه‌های دیگری برخی از ویژگی‌های بدن انسان به «قلب» نسبت داده شده است، مانند:
 - زخم و جراحت قلب: «أَفْوَاهُهُمْ [الأتقياء] ضَامِرَةٌ وَقُلُوبُهُمْ قَرْحَةٌ» (خطبه/۳۲: ۸۲).
 - خستگی قلب: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبُ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ» (حکمت/۱۹۷: ۶۷۰).
 - بیماری قلب: «مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعْمَى بَصَرُهُ وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ» (خطبه/۱۰۹: ۲۰۴); «أَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ أَلَا وَإِنَّ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ» (حکمت/۳۸۸: ۷۲۲).

بنابر استعاره اول، «قلب» باطنی نیز همچون اعضای بدن، مجروح و زخمی می‌شود، و این زخم بر اثر خوف و رجای الهی و یا به‌دلیل منکرات و ردایل بسیاری است که پرهیزکاران در جامعه شاهد آن هستند و توان مبارزه با آن را ندارند (بحرانی، ۱۹۹۹م: ۷۱/۲)، همچنین «قلب» همانند بدن مادی اسیر خستگی و بیماری می‌شود، در عبارت اخیر بیماری قلب در مقایسه با جسم شدیدتر معرفی شده است. در استعاره دوم تناظر بین حوزه مقصد (قلب) و مبدأ (بدن) بدین گونه تداعی می‌شود که افسردگی قلب، رویگردانی و عدم تمایل آن به انجام امور معنوی به منزله خستگی، سستی، غلبه ضعف و بی‌رغبتی به انجام امور مادی در جسم است. در استعاره بیمار شدن قلب نیز تناظری مشابه بین دو حوزه مبدأ و مقصد برقرار است.

مفهوم‌پردازی بیماری برای «قلب» ابزار بیانی مناسبی جهت ملموس‌سازی برخی دیگر از مفاهیم انتزاعی است که در رفع بیماری و شفابخشی قلب مفید و مؤثر است، همچون مفهوم تقوای الهی که در کلام امام(ع) به‌عنوان داروی شفابخش بیماری قلب و جسم معرفی شده است: «فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَائِبٌ قُلُوبِكُمْ وَ بَصَرٌ عَمَى أَفْنِدَتِكُمْ وَ شِفَاءٌ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ» (خطبه/۱۹۸: ۴۱۴). «بیماری قلب» را می‌توان زیراستعاره «قلب، بدن و یا قلب، انسان است» قرار داد. در مقابل قلب بیمار، «قلب سلیم» نیز به‌عنوان

تعبیری استعاری در نهج‌البلاغه ذکر شده است: «طَوْبَى لِدِي لِدِي قَلْبٍ سَلِيمٍ أَطَاعَ مَنْ يَهْدِيهِ» (خطبه/۲۱۴: ۴۳۸)، که درک مفهوم آن به واسطه استعاره «قلب، بدن یا عضو بدن است» امکان‌پذیر می‌شود. در نهج‌البلاغه نمونه‌هایی نیز یافت می‌شود که «قلب» به عنوان عضوی از پیکر انسان در نظر گرفته شده است، مانند:

– قلب به منزله چشم

امام علی(ع) در نهج‌البلاغه با تکیه بر استعاره، جهانی پرجاذبه و پیچیده از «قلب» در برابر دیدگان مخاطب ترسیم کرده است. اگر در عبارات پیشین «قلب» همچون انسان و یا بدن انسان به تصویر درآمد که با چشم و گوش خود به کشف و شهود باطنی می‌پردازد، در عبارات زیر «قلب» به عنوان وسیله و ابزار دیدن و به عنوان عضوی از بدن مفهومی‌سازی شده و بدین وسیله، استعاره «قلب، چشم است» خلق شده است، بنابراین «قلب» در فرهنگ استعاری امام(ع) پیوند تنگاتنگی با چشم یافته است؛ هم چشم دارد و هم چشم است؛ بدین ترتیب در عبارت: «فَالنَّاطِرُ بِالقَلْبِ الْعَامِلُ بِالْبَصَرِ يَكُونُ مَبْتَدَأَ عَمَلِهِ أَنْ يَعْلَمَ أَعْمَلَهُ عَلَيْهِ أَمْ لَهُ» (خطبه/۱۵۴: ۲۸۴)، «قلب» چشمی است برای نگرستن در عاقبت امور جهت شناخت سود و زیان آن. در این راستا جابه‌جایی متقابل ویژگی‌ها و صفات چشم و قلب و نسبت دادن انکار به چشم و دیدن به قلب یکی از استعاره‌های مفهومی دلنشین در عبارت: «فَلَا عَيْنَ مِنْ لَمْ يَرَهُ تَنْكَرَهُ وَلَا قَلْبَ مِنْ أَثْبَتَهُ بِيَصْرِهِ» (خطبه/۴۹: ۱۰۰)، است که در آن از حوزه مبدأ «چشم» و با نسبت‌دادن واژه «ببصر» به «قلب» برای درک مفهوم آن استفاده شده است.

ناگفته نماند قلب نیز همانند چشم اگر مورد توجه و عنایت قرار نگیرد، بینایی خود را از دست می‌دهد، چنانچه خداوند متعال در وصف گمراهان می‌فرماید: «وَلَكِنْ نَعْمَى الْقُلُوبِ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (حج/۳۲: ۴۶). در کلام امام علی(ع) نیز از مواردی که چشم قلب قوه بینایی و تشخیص خود را از دست می‌دهد، زمانی است که «قلب» به اجبار به کاری وادار شود: «إِنَّ القَلْبَ إِذَا أُكْرِهَ عَمِيَ» (حکمت/۱۹۳: ۶۷۰). همچنین در عبارت: «... وَجَهَ إِلَى الْمُؤَسِّمِ أَنَسٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ العُمِّيِّ القُلُوبِ الصَّمِّ الأَسْمَاعِ الكَمَّةِ الأَبْصَارِ» (نامه/۳۳: ۵۳۸)، امام(ع) در وصف جاسوسان معاویه از اصطلاح «العَمِي القُلُوبِ» بهره گرفته و ایشان را به دو نوع کوری متصف می‌داند؛ کوری دل (العَمِي القُلُوبِ) و کوری دیده (الكَمَّة الأَبْصَارِ). استعاره «کور دلی» را می‌توان زیراستعاره دو حوزه مبدأ «قلب، انسان است» و یا «قلب، چشم است» دانست. کوردلی در این عبارات نشانه‌ای است بر از دست دادن قوه تشخیص و تمییز.

– قلب به منزله دست

«دست» از دیگر اعضای پیکره انسان است که در مفهوم‌پردازی امام علی(ع) مورد توجه قرار گرفته است، به‌عنوان نمونه در دو عبارت: «يَزْعُمُ (الرَّيْبِ) أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ بِيَدِهِ وَلَمْ يُبَايِعْ بِقَلْبِهِ» (خطبه/۸: ۵۲)؛ و «أَمْرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ [...] وَأَنْ يَنْصُرَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ» (نامه/۵۳: ۵۶۶)، بیعت کردن و یاری نمودن به وسیله «قلب» نوعی مفهوم‌سازی استعاری به‌شمار می‌رود که در آن «قلب» در محور همنشینی با عضوی از اعضای بدن [«بدن»] قرار گرفته است، و همانگونه که بیعت با امام(ع) و یاری خداوند بلندمرتبه به کمک

«دست» انجام می‌شود، «قلب» نیز در مقام عضوی از بدن می‌تواند چنین نقشی را ایفا کند، و اگر بیعت با «دست» به معنی اظهار پذیرش و موافقت ظاهری و عیان است، بیعت با «قلب» نیز یعنی تأیید و موافقت باطنی و نهان، همدلی، همراهی، و همسو شدن در اهداف و عقائد. یاری با قلب نیز بر تأیید و پذیرش باطنی دلالت دارد.

۳-۳. قلب به منزله ظرف

در استعاره ظرف^۱ برای پدیده‌ها و اشیائی که فاقد حجم و فاقد درون و بیرون هستند، حجم در نظر گرفته می‌شود. در نظریه لیکاف و جانسون، این استعاره در شمار استعاره‌های هستی‌شناختی قرار دارد (لیکاف و جانسون، ۲۰۰۳: ۵۰). در نهج البلاغه، مفهوم‌پردازی «قلب» به عنوان ظرف پس از استعاره «قلب» به عنوان انسان^۲ از بسامد بالایی برخوردار است. با توجه به این که قلب مرکز اصلی احساسات به‌شمار می‌آید، شمار زیادی از استعاره‌ها و مجازها بر اساس این مفهوم ساخته می‌شود. در نهج البلاغه در عبارت: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَّةٌ فَخَيَّرَهَا أَوْعَاها» (حکمت/۱۴۷: ۶۵۸)، با کاربرد واژه «أَوْعِيَّة» جمع «وعاء» به معنی «ظرف» (ابن منظور، ۱۹۸۸م، «وعی»)، به وضوح به ظرف بودن «قلب» اشاره شده است، و در عبارات دیگری، با بهره‌گیری از ویژگی‌ها و صفاتی که بیانگر ظرفیت هستند، «قلب» به عنوان ظرف مفهوم‌پردازی شده است، مانند فعل «فرغ» به معنی «خالی کردن» در عبارت: «فَمَنْ فَرَّغَ قَلْبَهُ [...] لِيَعْلَمَ كَيْفَ أَقَمْتَ عَرْشَكَ [...] رَجَعَ طَرْفُهُ حَسِيرًا» (خطبه/۱۶۰: ۲۹۸)، که ظرف بودن «قلب» را به خوبی نشان می‌دهد؛ چراکه این فعل با مفهوم ظرفیت ارتباطی تنگاتنگ دارد.

ناگفته نماند طرحواره «ظرف» مهم‌ترین طرحواره‌ای است که امکان تجسم و درک مفاهیم انتزاعی چون احساسات را در فضای سه‌بعدی فراهم می‌آورد (قادری و توانگر، ۱۳۹۲: ۳۵)، و در آن هم احساسات و عواطف پسندیده و هم ناپسند یافته می‌شود. از احساسات پسندیده می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

- ظرفی برای سرور و شادی: «مَا مِنْ أَحَدٍ أُودِعَ قَلْبًا سُورًا إِلَّا وَحَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِكَ السُّرُورَ لَطْفًا» (حکمت/۲۵۷: ۶۸۲).

- ظرفی برای بی‌نیازی: «وَلَكِنْ اللَّهُ جَعَلَ رَسْلَهُ أُولَى قُوَّةٍ [...] مَعَ قَنَاعَةٍ تَمَلُّ الْقُلُوبَ وَالْعُيُونَ غِنَى» (خطبه/۱۹۲: ۳۸۸).

یکی از معانی «أودع»، «قرار دادن» است که در بطن آن مفهوم ظرفیت نهفته است؛ بدین وسیله در عبارت اول، «قلب» ظرف است و «سرور» مظرور آن. در عبارت دوم نیز فعل «ملأ» به معنی «پر کردن» غالباً با مفهوم ظرفیت پیوندی ناگسستنی دارد و این قناعت است که ظرف «قلب» پیامبران را از بی‌نیازی پر کرده است، همچنین «قلب» ظرفی است برای احساسات ناپسند، مانند:

- ظرفی برای تعصب و کینه‌های جاهلی: «أَطْفِنُوا مَا كَمَنَّ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ نِيرَانِ الْعَصِيَّةِ وَأَخْقَادِ الْجَاهِلِيَّةِ» (خطبه/۱۹۲: ۳۸۴)

- ظرفی برای آتش خشم: «قَدَحَتِ الْحَمِيَّةُ فِي قَلْبِهِ [المتكبر] مِنْ نَارِ الْغَضَبِ» (خطبه/۱۹۲: ۳۸۴).

- ظرفی برای جراحت‌ها: «فَاتَلَكُمُ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا» (خطبه/۲۷: ۷۶).

- ظرفی برای بیماری سستی: «فَتَدَاوِ مِنْ دَاءِ الْفُتْرَةِ فِي قَلْبِكَ بِعَزِيمَةٍ» (خطبه/۲۲۳: ۴۵۶).

- ظرفی برای کینه‌های برافروخته: «الصَّغَائِرِ الْقَادِحَةِ فِي الْقُلُوبِ» (خطبه/۲۳۱: ۴۶۸).

در واقع شالوده اصلی همه این نمونه‌ها، استعاره مفهومی «قلب، ظرفی برای احساسات است» خواهد بود. از ظرافت‌های استعاری کلام امام(ع) می‌توان به این نکته اشاره کرد که در بیان برخی از احساسات و عواطف از دو اسلوب استعاری بهره گرفته‌اند؛ به‌عنوان نمونه در آخرین عبارت، کینه را مظروف قلب قرار داده و در عبارتی که پیش از این ذکر شد با تعبیر «تضاعن القلوب» کینه را صفتی از صفات قلب برشمرده‌اند. درباره حزن نیز چنین است؛ هم به‌عنوان صفت قلب (قلوبهم محزونة)، و هم به‌مثابه مظروف آن (حزنه في قلبه) بیان شده است و این مسأله بر غنای مفهوم‌سازی نهج‌البلاغه افزوده است.

«قلب» در برخی از عبارات نهج‌البلاغه به صورت استعاری به‌عنوان مکان‌هایی مشخص و مرزبندی شده، معرفی شده است، مانند:

- قلب به منزله ملک: «فإني أوصيك بتقوى الله [...] وَعِمَارَةَ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ» (نامه/۳۱: ۵۲۰).

- قلب به منزله زمین کشت: «وَيَزْرَعُوهَا [يزرع الأئمة حجج الله وبيئاته] فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ» (حکمت/۱۴۷: ۶۶۰). البته مولای متقیان در تعبیر دیگری مستقیماً قلب جوان را به زمین تشبیه کرده‌اند: «قلب الحدث كالأرض الخالية».

در این نمونه‌ها «قلب» به‌عنوان فضای مادی مرزبندی شده مفهوم‌سازی شده است؛ در عبارت اول «قلب» به‌منزله ملکی است که باید آباد شود، و در عبارت دوم همانند زمین زراعتی است که در آن نشانه‌های الهی کاشته می‌شود. در عبارت اول، امام(ع) در سخن خود به این نکته اشاره دارد که برای آبادانی «قلب» نیز همانند زمین به مصالحی نیاز است و این ذکر و یاد خداوند بلندمرتبه است که زمین قلب را آماده کشت می‌کند و آن را از ویرانی می‌رهاند، و اگر «قلب» آباد و آماده کشت شود، آنگاه است که نور حقیقت و حجت‌ها و نشانه‌های الهی در آن کاشته می‌شود. در این دو عبارت می‌توان تناظرهایی را که بین دو حوزه مبدأ و مقصد برقرار است، به صورت زیر نشان داد:

حوزه مبدأ (زمین)	حوزه مقصد (قلب)
شخم زدن	دور کردن افکار پلید
بذر و دانه	محبت و نیکی
آبیاری	ذکر و یاد خداوند بلندمرتبه
سم‌پاشی	مداومت بر یاد حق تعالی

در تبیین رابطه بین «قلب» و «قرآن» در نهج‌البلاغه نیز «قلب» به‌عنوان مکان مفهوم‌سازی شده است، به‌عنوان نمونه در عبارت: «تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رِيحُ الْقُلُوبِ»

(خطبه/۱۱۰: ۲۱۰)، قرآن بهار دل‌ها معرفی شده است که شادی و طراوت را برای آن به ارمغان می‌آورد و آن را زنده و شکوفا می‌سازد و همانگونه که بهار، طبیعت را جانی دوباره می‌بخشد، «قرآن» نیز به مثابه بهاری است که در پرتو نوای روح‌بخش آن، سردی و جمودی که بر دل‌ها سایه افکنده رخت برمی‌بندد. در این استعاره، عناصر مفهومی متناظر در حوزه مبدأ و مقصد بدین صورت خواهد بود:

حوزه مبدأ (مکان)	حوزه مقصد (قلب)
آب شدن برف‌ها	رشد و افزایش معنویت
باران بهاری	آیات قرآن کریم
شکوفه‌ها	شادی و سرور
سرسبزی	نشاط و طراوت
نسیم دل‌انگیز	تلاوت آیات روح‌بخش

۳-۴. قلب به منزله پدیده یا ماده

تجربه‌های انسان در ارتباط با اشیاء و پدیده‌های مادی و شیوه نگرش وی نسبت به رخدادها، عواطف، کنش‌ها و غیره به مثابه اشیاء مادی، مبنای شکل‌گیری گستره وسیعی از استعاره‌های هستی‌شناختی است (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ۲۳). این نوع استعاره در نهج‌البلاغه در انواع مختلفی ظهور یافته است، از جمله:

۴-۳-۱. قلب به منزله مظلوف

«قلب» در عین ظرف بودن، خود مظلوف ظرف بزرگتری است، بدین معنی که به عنوان شیء یا پدیده‌ای مادی درون ظرفی واقع شده است، به عنوان نمونه در عبارت: «وَأَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُخْرَجَ مِنْهَا أُبْدَانُكُمْ» (خطبه/۲۰۳: ۴۲۴)، «قلب» در حکم مظلوف «دنیا» است و باید قبل از خارج شدن بدن، آن را از دنیا بیرون آورد، تا مبادا دنیا باعث مرگ آن شود. همچنین در عبارت: «قُلُوبُهُمْ فِي الْجَنَانِ وَأَجْسَادُهُمْ فِي الْعَمَلِ» (خطبه/۱۹۲: ۴۰۰)، ویژگی مؤمنان کامل این است که قلب‌هایشان بیرون از جسم و در ظرف بهشت جای گرفته با آن که پیکرهایشان در دنیا مشغول کار است. در این نمونه‌ها باید «قلب» را شیء مادی در نظر گرفت که براساس قابلیت قرارگیری آن در ظرفی چون دنیا یا بهشت مفهوم‌سازی شده است.

۴-۳-۲. قلب به منزله شیء ارزشمند

«قلب» در کلام امام علی (ع) با هدیه و پیشکش نیز مناسبت زیبایی یافته است. در عبارت: «أَيُّ الْقُلُوبِ الَّتِي وَهَبَتْ لِلَّهِ» (خطبه/۱۴۴: ۲۶۶)؛ قلب همچون شیء ارزشمندی به تصویر کشیده شده که می‌توان آن را به مقام والای الهی تقدیم کرد و به صورت گزاره «قلب، شیء ارزشمند است» مفهوم‌سازی شده است؛ در این استعاره بر پایه حوزه مبدأ (شیء ارزشمند) است که تصویر ملموسی از «قلب» به عنوان حوزه مقصد در ذهن شکل می‌گیرد. به این متاع گرانبها که برترین مرتبه وجودی انسان و حقیقت اوست، باید با ظاهری زیبا و دلکش به محضر حق تعالی شرفیاب شود، لذا صیقل دادن قلب و زدودن پلیدی‌ها از آن، آن را همچون هدیه‌ای ارزنده شایسته تقدیم به پیشگاه باری تعالی خواهد کرد؛ بر پایه این استعاره، دو حوزه

مقصد و مبدأ بدین‌صورت با هم در ارتباط هستند که ارزش باطنی، زیبایی باطنی، و مالکیت حق بر قلب به منزله ارزش ظاهری، زیبایی ظاهری و مالکیت و تصرف هدیه‌گیرنده بر شیء ارزشمند خواهد بود.

۴-۳-۳. قلب به منزله آینه

استعاره «قلب، آینه است» زیرا استعاره «قلب، شیء است» و نوعی استعاره هستی‌شناختی به‌شمار می‌رود که در آن مفهومی انتزاعی همچون «قلب» به وسیله ماده یا شیء درک و شناخته می‌شود. ویژگی مشترک «قلب» و «آینه» را باید در شفافیت و درخشندگی هر دو جستجو نمود. در قرآن کریم، «قلب» به آینه‌ای مانند شده است که گاهی بر آن زنگار می‌نشیند و زنگار بر دل با عبارت ﴿رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ (مطففین/۸۳: ۱۴)، بیان شده است. چنین تعبیری در کلام امام(ع) در توصیف سرکشان نیز یافت می‌شود: «من لَجَّ وَتَمَادَى فَهُوَ الرَّأْسُ الَّذِي رَانَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ» (نامه/۵۸: ۵۹۶)؛ در تعبیر دیگری صیقل دادن قلب و رفع زنگار به وسیله قرآن کریم و یاد خداوند متعال با واژه «جلاء» که در لغت به همین معنا کاربرد دارد، بیان شده است: «إِنَّ اللَّهَ سُحَّانَهُ وَتَعَالَى جَعَلَ الذُّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ» (خطبه/۲۲۲: ۴۵۴)؛ و «مَا لِلْقَلْبِ جَلَاءٌ غَيْرُهُ [القرآن]» (خطبه/۱۷۶: ۳۳۶)، همچنین همنشینی واژه «صفا» و «قلب» در عبارت: «إِنْ أُيْقِنَتْ أَنَّ قَدْ صَفَا قَلْبُكَ...» (نامه/۳۱: ۵۲۴)، مفهوم استعاری «قلب، آینه است» را یادآور شده است. در این نوع استعاره مجموعه‌ای از تناظرها بین حوزه مبدأ (آینه) و مقصد (قلب) برقرار است؛ عدم بازتاب انوار حق و عدم مشاهده و تشخیص حقایق به مثابه زنگار و عدم انعکاس نور (کدری و سیاهی) در آینه، و بازتاب انوار حق و تمییز حقیقت به مثابه صفا و انعکاس نور (درخشندگی) در آینه است.

توجه به ویژگی آینه‌بودن «قلب» در قرآن کریم و روایات ائمه اطهار علیهم السلام، بر متون پس از خود تأثیر بسزایی گذاشته است، به‌عنوان نمونه غزالی در *احیاء العلوم* به‌وضوح به این نکته اشاره می‌کند: «دل در حکم آینه است و اثرهای ستوده آینه دل را نور و ضیا و اشراق زیادت گرداند تا حدی که حق صریح در وی بدرخشد» (غزالی، ۱۳۶۸: ۲۶). نجم‌الدین رازی نیز در این‌باره می‌گوید: «خلاصه نفس انسان دل است، و دل آینه است، و هر دو جهان غلاف آن آینه، و ظهور جملگی صفات جمال و جلال حضرت الوهیت به واسطه این آینه» (۱۳۸۶: ۳). از نظر عارف، ادراک حقیقی همان شهود قلبی است و راه‌های حسی و عقلی برای کسب معرفت کافی نیست و تنها راه ادراک حقائق عالم، تصفیه روح جهت بازتاب انوار حقیقت در آینه قلب انسان است (جداری‌عالی، ۱۳۸۸: ۱۰۱)؛ آینه‌ای که بنابر کلام امام علی(ع) به‌وسیله قرآن کریم و با یاد خداوند متعال زنگار آن زدوده می‌شود.

تنوع و تعدد فضاهای استعاری درباره «قلب» و بهره‌گیری از حوزه‌های مفهومی مرتبط با انسان و ویژگی‌های فردی، احساسات، ظرف و مفاهیم طبیعی و مادی نشان می‌دهد کاربرد استعاره‌های زبانی در

۱. الرین: الصدأ (ابن‌منظور، ۱۹۸۸م: «ری‌ن»): به معنی زنگار است. ﴿بَل رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ یعنی همچون زنگار بر قلبشان قرار گرفت آن‌گونه که از تشخیص خیر و شر درماندند (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۳۱۲/۴).

۲. «جَلَا الصِّقْلُ السِّيفَ وَالْمِرَاةَ وَنَحْوَهُمَا جَلَوْا وَجَلَاءٌ صَقَلَهُمَا» (ابن‌منظور، ۱۹۸۸م: «جل‌ی»): به معنی صیقل دادن شمشیر و آینه است.

۳. «صَفَوُ: أَوَّلُ وَاحِدٍ يَدُلُّ عَلَى خُلُوصٍ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، مِنْ ذَلِكَ الصَّفَاءُ وَهُوَ ضِدُّ الْكُدْرِ، يُقَالُ صَفَا صَفْوًا إِذَا خَلَصَ» (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۳۱۲/۴)؛ بنابراین «صفا» به معنی شفاف و زلال شدن است.

باب توصیف امور انتزاعی و مجردات، امری اجتناب‌ناپذیر است و هر قدر مفهوم انتزاعی پیچیده باشد، به همان اندازه زبان، استعاری‌تر می‌شود. این زبان استعاری در باب گوهر ارزنده‌ای چون «قلب» از آیات و روایات به زبان عرفان نیز رسوخ کرده است.

نتیجه‌گیری

در کنار تعریفی که از مفهوم «قلب» ارائه شده و با وجود کوشش‌هایی که برای تبیین ماهیت آن صورت گرفته است، بررسی و تحلیل استعاره‌های «قلب» در نهج‌البلاغه بر پایه نظریه استعاره مفهومی لیکاف و جانسون نیز بستری مناسب برای شناخت این مفهوم از دیدگاه امام علی(ع) فراهم می‌سازد. طبقه‌بندی شواهد به‌دست‌آمده در این زمینه نشان می‌دهد:

- ۱- «قلب» بیشتر در قلمرو حسی انسان تجسمی شده و استعاره کانونی در گفتمان علوی در قالب اسم‌نگاشت «قلب، انسان است» و «قلب، بدن یا عضو بدن است» شکل گرفته است. مبتنی بر همین دیدگاه «قلب» متصف به برخی از ویژگی‌های جسمی انسان شده است، مانند برخورداری از چشم و گوش و یا ویژگی‌هایی همچون گریه و اندوه، مرگ و زندگی، آرامش و جنون، کینه‌توزی و امثال آن. این امر خود گویای جایگاه «قلب» در نظام هستی است؛ به‌گونه‌ای که با جسمیت‌بخشی به «قلب»، توان بیان تجربه‌های شهودی «قلب» و ادراکات باطنی و فرامادی آن تا مرزهای بی‌نهایت بالا رفته است و «قلب» در هیأت موجودی زنده و ذی‌شعور نمود یافته است با ویژگی‌هایی به ظاهر مشابه ولی در باطن، متفاوت.
- ۲- پس از آن استعاره ظرف‌بنیاد با اسم‌نگاشت «قلب، ظرف است» بسامد بالایی را به خود اختصاص داده است و «قلب» به‌عنوان ظرفی برای احساسات و عواطف پسندیده و ناپسند همچون سرور و قناعت، تعصب و تکبر و سستی و مانند آن بیان شده است. این حوزه مفهومی مؤید این باور است که «قلب» مرکز همه ادراکات و شعور است. دقت‌نظر و توجه به این دو قالب معنایی یعنی شخصیت‌انگاری قلب و مظروف‌پنداری آن، حقیقت و ماهیت «قلب» را به کمک تصاویری محسوس قابل درک می‌سازد؛ «قلب» که خود ظرفی برای حزن و اندوه است، همچون انسان، حزن بر آن غلبه کرده و محزون می‌شود. همچنین در انگاره استعاری امام(ع) «قلب» به‌عنوان شیء مادی و نیز به‌عنوان عضو بدن مفهوم‌سازی شده و برخی از ویژگی‌های اعضای بدن همچون خستگی و بیماری به آن نسبت داده شده است.
- ۳- پیچیده‌سازی استعاره‌ها و مفهوم‌پردازی‌ها در نهج‌البلاغه از ویژگی‌های استعاره‌های مفهومی آن به‌شمار می‌رود، به‌عنوان نمونه در نهج‌البلاغه با ایجاد فضاهای استعاری بدیع، میان «قلب» و «چشم» پیوندی ناگسستنی برقرار شده است و «قلب» که در استعاره تشخیصی همانند انسان مجهز به چشمی برای دیدن است در انگاره‌ای دیگر خود، چشمی است برای دیدن امور باطنی و در عین حال بنا بر «القلب مصحف البصر» ابزاری است در اختیار چشم سر؛ به همین دلیل بی‌مناسبت نیست که «قلب» به‌عنوان برترین مرتبه وجودی انسان برشمرده شده است.

منابع

- قرآن کریم.
- آلوسی، شهاب‌الدین محمد بن عبدالله. (۱۴۱۵). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۹۸۸م). لسان العرب. بیروت: دار إحياء التراث العربي.
- ایزوتسو، توشیهیکو. (۱۳۹۴). صوفیسم و تائوئیسم. تهران: روزنه.
- بحرانی، علی بن میثم. (۱۹۹۹م). شرح نهج البلاغه. بیروت: دارالتقلین.
- جداری عالی، محمد. (۱۳۸۸). «ماهیت و جایگاه قلب در عرفان اسلامی». **قبسات**. شماره ۵۴، ۹۳-۱۱۲.
- جوزیه، ابن قیم. (۱۴۲۲هـ). طب القلوب. دمشق: دار القلم.
- جوهری، اسماعیل بن احمد. (۱۳۷۶ق). الصحاح. بیروت: دار العلم للملایین.
- داوری اردکانی، رضا و همکاران. (۱۳۹۱). **زبان استعاری و استعاره‌های مفهومی**. تهران: هرمس.
- دشتی، محمد. (۱۳۸۴). **ترجمه نهج البلاغه**. ج ۷. قم: پارسیان.
- رضائی، حسن و پارسائزاد، محسن. (۱۳۹۱). «حقیقت قلب در عرفان اسلامی». **حکمت عرفانی**. ۱(۴)، ۳۳-۴۷.
- زرقانی، سید مهدی؛ مهدوی، محمدجواد و آیاد، مریم. (۱۳۹۲). «تحلیل شناختی استعاره‌های عشق در غزلیات سنایی». **جستارهای نوین ادبی**. ۴۶(۱۸۳)، ۱-۳۰.
- صفوی، کوروش. (۱۳۸۷). **درآمدی بر معنی‌شناسی**. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۰۹ق). العین. ج ۲. قم: نشر هجرت.
- قادری نجف‌آبادی، سلیمان و توانگر، منوچهر. (۱۳۹۲). «تحلیل شناختی پاره‌ای از استعاره‌های دل در بوستان سعدی». **زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان** ۵(۱)، ۲۱-۵۱.
- غزالی، ابوحامد محمد. (۱۳۶۸). إحياء علوم الدین. ترجمه محمد خوارزمی. تهران: علمی فرهنگی.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۴ق). بحار الأنوار. بیروت: مؤسسة الوفاء.
- مصطفوی، حسن. (۱۴۲۶هـ). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- نجم‌الدین رازی، عبدالله بن محمد. (۱۳۸۶). **مرصاد العباد من المبدأ إلى المعاد**. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- نورمحمدی، مهتاب. (۱۳۸۷). **تحلیل مفهومی استعاره‌های نهج‌البلاغه: رویکرد زبان‌شناسی شناختی**. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- نیلی‌پور، رضا. (۱۳۹۱). **زبان استعاری و استعاره‌های مفهومی**. تهران: هرمس.
- Grady, J. E. (2007). **Metaphor**, in *The Oxford Handbook of Cognitive Linguistics*. D. Geeraerts, H. Cuyckens. Oxford university press.

- Lakoff, G. & Johnson, M. (1980). **Metaphors We Live by**, Chicago, Chicago University Press.
- Lakoff, G. & Johnson, M. (2003). **Metaphors We Live By**. Chicago: University of Chicago Press.
- Lakoff, G. (1993). **The Contemporary Theory of Metaphor in Metaphor and Thought**. Ed. A. Ortony. Second Edit. PP. 202-251. Cambridge University Press.
- Yu, N. (2009). **The Chinese Heart in a Cognitive Perspective**. Berlin/ New York: Mouton de Gruyter.